

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

سیاسی - تاریخی - طنز Political-Historical-Satirical

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - یازدهم دسمبر ۲۰۱۰

دا بله خوشالی که

"ابوالمعانی بیدل" هم "ایرانی" برآمد!!!

طنز و جِدّ - شیر و شکر

نوشته دانشمند آزادیخواه، پوهاند داکتر سید خلیل الله هاشمیان را در صفحه مؤرخ هشتم دسمبر ۲۰۱۰ پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" و منظومه طنزیه استاد سخن و فخرالشعراء، جناب "اسیر"، را امروز یازدهم دسمبر در همانجا مطالعه کردم. در حالی که از شهکار اخیر برادران ایرانی ما مبنی بر انتساب حضرت "بیدل" به "ایران"، خنده ام گرفته بود، با خود گفتم که من هم چیزی در زمینه تقدیم نمایم. البته باید بگویم که این قلم باربار و هر وقت و ناوقت بدین موضوع پرداخته و ضمن نوشته های متعدد مستقل و ضمنی، توجه هموطنان دلسوز خود را بدان جلب کرده است. اما اول به اول:

خواننده عزیز تعجب خواهد کرد، که چرا چنین عنوان بی نمک را - آن هم برنگ "سرخ" - برای این مقاله انتخاب کرده ام؛ آری برادر جان شیر!!! : "طنز و جِدّ - شیر و شکر"!!! یعنی چی؟؟؟ اگر این خاکینه را کمکی به بردی گفتن بگذارید، به شگافتن این معمای بظاهر "غامض" خواهم پرداخت: من میگویم که این مقاله را از دو بخش پیوند میزنم. یکی بخش "هزل و طنز"، یعنی قسمت "غیر جدی". و دیگر قسمتی که در آن نه "طنز" راه دارد و نه "هزل" و "مزاح" و "مسخرگی". در قسمت اول میخواهم که با خواننده گلم کمی مزاح کنم و گپکهای را بیارم که ان شاء الله باعث خنده و انبساط خاطرش گردد و اگر چنین نشد و خواننده خداناخواسته چین بر جبین کرده، سر قهر و غضب آمد که این چه مزخرفاتیست که زیر نام "طنز" مینویسی؟؟؟ باز هم منظور برآورده شده است. چون "قهر و غضب" هم بذات خود نوعی "طنز" است. نشنیده اید که در ملک ما از قدیمها گفته اند که: "گریه هم دل خوش میخواید!!!" وقتی که "گریه" از "دل خوش" سرچشمه بگیرد، معلوم است که "قهر و غضب" هم چیزی "غیر جدی" است و آنچه "غیر جدی" بود، "طنز" است و "هزل" است و "مسخرگی" و چیزهایی ازین قبیل!!!!!!!

البته وقتی که قسمت "طنز و جِدّ" به کرسی نشست، کار بخش "شیر و شکر" هم آسان میگردد!!!!!! و میدانید که چرا در ملک ما از ترکیب "شیر و شکر" سخن میگویند؟؟؟ ازین سبب که "شیر و شکر" آمیخته باهم اند، چون "شیر" خود "شکر" دارد و اندک شیرین است. این سخن از نگاه کیمیا نیز درست است، چون در کیمیا از "قند شیر" سخن میرود، که همانا "لکتوز" است. بزرگان ادب ما هم دریافته بودند، که "شیر" شیرین است و "شکر" دارد و آنچنان شکر دارد، که نتوانش از "شیر" جدا کرد. از همین رو ترکیب وصفی "شیرین" را از نسبت دادن به "شیر" ساخته اند؛ یعنی چیزی که از "شیر" و یا بمانند "شیر" باشد. و ابو طالب کلیم همدانی، شاعر مداح سلاطین بابر و هند، ضمن قصیده ای در تهنیت "عید وزن مبارک" چنین فرمود:

در دور ما زمانه گلستان بی در است
عیش رسا چو رزق مقرر است
چون غنچه انبساط جلیبست خلق را
شیرینی طرب، شکر شیر مادر است
تنها همین نه از لب ساغر موزفیم
انعام ما هم از لب ساقی مقرر است

این خوان عشرتی که بعالم کشیده اند از عید وزن پادشه هفت کشور است

(صفحه ۶۸ دیوان کلیم همدانی، به اهتمام محمد قهرمان، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۹) (۱)

اما گپ ازین قرار است، که:

اولاً از "طنز" شروع میکنیم و چه "طنز"ی بالا تر ازینکه بگوئیم حضرت ابوالمعانی بیدل "دهلوی" هم آخر الامر "ایرانی" برآمد. واقعاً در زمانه ما طنزی بزرگتر ازین نمیتوان ساخت.

یک زمانی که هنوز پشت لب سیاه نکرده و به پانزده سالگی نرسیده بودم، از زبان پدر بزرگوام در مورد بزرگان شعر و ادب زبان دری بسیار میشنیدم. در باره شیخ شیراز حضرت سعدی و حافظ شیرازی و خداوندگار بلخ، حضرت مولوی و حضرات خواجه عبد الله انصاری هروی و سنائی غزنوی و جامی هروی و غیرهم. پدرم - که روحشان قرین فردوس برین باد - در حالی که از دانشمندان و نویسندگان ایران و زحمتکشیهای ایشان بازه و تحسین و تمجید سخن میگفت، همیشه در شگفت بود که چرا در آثار مطبوع ایران، در پهلوی شعرای بزرگ دیگر، نام حضرت "ابوالمعانی بیدل" برده نمیشود؟؟؟ بعدها مگر خود به حل "معما" نایل گشت و میگفت:

«ایرانیان ازینرو از "بیدل" نام نمیبیرند، و حتی نسبت به او خود را "بی علاقه" نشان میدهند، که نمیتوانند "وی" را "منسوب به ایران" بتراشند!!!! و چون قادر به انجام چنین کاری نیستند، "یک نی و صد آسان" گفته و "توطئه سکوت" را اختیار کرده اند.» اگر آن مرحوم حالا سر از خاک بالا کند و "ایرانی تراشی" حضرت "بیدل" را ببیند، خدانا کرده "زهره ترق" خواهد گشت!!!!!!!

از طنز بگذریم، که کاروائیهای برادران ایرانی ما درین مسیر، یکسره و سراسر "طنز" است!!!!!! و به گفته حضرت خواجه حافظ:

اندرین ره کشته بسیارند، قربان شما!!!!!!

و حیف که ایرانیان عزیز متوجه این همه "طنازیها"ی خود نیستند و آنچه را روزی از روی دل و از سر "هزل" و "مزاح" میگفتند، حالا "جدی" میپندارند. من شخصاً "تاریخ سازی" و "استراق و اختطاف افتخارات تاریخی منطقه" را ناشی از دو نکته میدانم؛ یکی "تهاجم" و دگر "عدم دفاع". اگر از همان اول جلو تهاجمات بی آرم برادران ایرانی گرفته میشد، به یقین که متوجه اشتباهات خود گردیده و از ارتکاب بیشتر آن منصرف میگشتند. حالا که از "هزل" بریده و به "جد" رسیده ایم، درست "جدی" مینویسم:

بلی برادر گل؛ اینک که در ردیف "جد" قرار داریم، مقاله ای را که بتاريخ ۱۲ فبروری ۲۰۰۸ نوشته بودم و یکبار در صفحه مؤرخ ۳۱ اکتوبر ۲۰۰۸ در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" اقبال نشر یافته بود، دوباره رویت میدهم:

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - ۱۲ فبروری ۲۰۰۸

اختطاف نامها و استراق افتخارات

امروز صبح پگاهی بدنبال لغتی در فرهنگ فارسی - المانی "بزرگ علوی" میگشتم که به کلمه "زابل" رسیدم. "بزرگ علوی" در صفحه ۳۷۶ قاموس "فارسی - المانی" که ماحصل کار خودش و دانشمند المانی به نام Heinrich Juncker میباشد و به ناحق فقط به آقای "بزرگ علوی" انتساب و شهرت یافته است، به زبان المانی چنین مینگارد:

Zábol Stadt in Sistan , früher Nusratabad , Kurzwort für Sabulistan; Name eines Satmmes in Sistan

ترجمه: « "زابل" شهری در سیستان، که در سابق "نصرت آباد" یاد میگردید، مخفف "زابلستان"؛ نام یک قبیله در سیستان » (۲)

با خواندن این نکته گوشم به اصطلاح زیبای کابلی "جرنگ" (۳) کرد و با خود گفتم: یا للعجب که در پس پشت این کار، چه نیرنگها نیست که نهفته نیست؟؟؟ به یاد همان مصراع معروف حضرت حافظ شیرازی افتادم که بیشتر از هفت قرن پیش از امروز چه موزون و مطابق حال هموطنان امروزی خود فرمود:

تبارک الله ازین فتنه ها که در سر ماست!!!!!!!

بزرگ علوی و هیندریش یونکر متعاقباً در شرح کلمه "زابلیستان" اینطور مینویسند :

Zábolistan Gebiet in Afghanistan , Heimatland Rostams

ترجمه : « زابلستان "منطقه ای در افغانستان، وطن رستم" »

مراد از "رستم" رستم زال، رستم زاوولی یا زابلی و یا رستم دستان؛ همان پهلوان و قهرمان افسانه ای افغانستان قدیم است که فردوسی از او و کارنامه اش در شهنامه داستانها سخن گفته است.

استراق نامها و شخصیتهای تاریخی(۴):

از زمان رضا شاه پهلوی - پدر محمد رضا پهلوی، "شاهنشاه آریمهر؟؟؟" - به بعد، که پس از تسلط چندین قرنۀ ترکتباران، بر کشور فارس - "ایران" بعدی - تسلط یافت و زعامت کشور را به یک خاندان "فارس تبار" تعلق داد، احساسات ناسیونالیستی و "ایرانیگری" و "ایران گرایی" در ایران موج زدن گرفت.

حکومت وقت ایران که تحت تاثیر شعور شوونیستی و فاشیستی اروپای همان زمان دست بکار گردیده بود، کوشید افتخارات تاریخی منطقه را یکسره به کشور "فارس" که اینک اسم نامناسب "ایران" را اختیار کرده بود، منحصر بسازد. از این اقدامات شوونیستی زمامداری ایران که با تأسف نسلهای دانشمندان آن سامان را تا به امروز درنور دیده و شدیداً متأثر ساخته است، بزرگترین صدمه و خسارت را کشور محبوب ما "افغانستان" منحل گردید. ایرانیان با امکانات وسیع مادی و تخنیکیی که داشتند، متون قدیم و آثار بزرگان متقدم را از نو آراستند و بار بار تجدید چاپ کردند. و کاشکه این کار ایشان - که به ذات خود خدمتی بسیار بزرگ و قابل قدر هم هست - در مدار حق و حقانیت می چرخید و بر حقوق دیگران تجاوز صورت نمی گرفت. نی اینطور نبود؛ متأسفانه در طول این کارروائی و کارزار سعی بلیغ و وسیع دانشمندان و مؤلفان ناسیونالیست ایرانی متوجه این بوده، تا تمام مفاخر تاریخی منطقه را که بیشتر ایشان متعلق به کشور عزیز ما "افغانستان" است، بنام خود قلمداد نمایند. دقیقی بلخی، ابو منصور بلخی، ناصر خسرو بلخی، عنصری بلخی، ابن سینای بلخی، ابوالمؤید بلخی، ابو شکور بلخی، معروفی بلخی، خاوندشاه بلخی، خداوندگار بلخ مولانای رومی و ... همه را "ایرانی" قلمداد کردند. سنائی غزنوی و هجویری غزنوی و سید حسین غزنوی و ... را نیز "ایرانی" ساختند. پیر هرات خواجه عبدالله انصاری و جامی هروی و کمال الدین بهزاد هروی و هاتقی هروی و امیر علی شیر نوائی هروی و ... را نیز "ایرانی" کردند. ابوالفضل بیهقی (مؤلف تاریخ بیهقی - تاریخ مسعودی) و حسن میمندی (میوندی) و ابوالفتح بستی و ابو نصر فراهی و جبلی غرjestانی و عبدالحی گردیزی (صاحب "تاریخ گردیزی")، عطا ملک جوینی (صاحب تاریخ جهانکشا) و ... را نیز "ایرانی" تراشیدند. "سید جمال الدین افغان" را هم خود سید و هم تمام دنیا - به غیر از "ایران" - از "افغانستان" و "افغان" میدانند، اما "تاریخ تراشان" ایرانی دو پای را در یک موزه کرده و هی داد میزنند، که :

ن "سید جمال الدین" مال "اسد آباد همدان" است و از روی "تقیه" خود را "افغانی" خوانده است!!!! ایشان با این کار خود یک شخصیت بزرگ و حکیم عالیمقام عالم اسلام را که ایرانیان نیز بخاطر انتسابش بخود، صد گلو پاره می کنند، به "منافقت" متهم میسازند. بلی؛ "سید جمال الدین افغان" یعنی "سید جمال الدین اسعد آبادی" را "سید جمال الدین اسد آبادی" ساختند. برای منسوب ساختن سید افغان به "ایران"، جعلیات بسیار در ایران صورت گرفته است؛ از جمله تراشیدن "خاندان جمالی" و "قبرهای مربوطان سید" در همدان و جعل شجره های مسخره برای "سید" و خویشاوندان قریبش و غیره. و چه و چه و چه کردند و هنوز هم هی کنند!!!!!!

ناسیونالیستهای ایران در این مسیر کارهای دیگر و بیشتری را نیز انجام دادند و انجام داده میروند. ازین جمله یکی "تغییر نام" اماکن و شهرهاست، که ضمن آن "نامهای تاریخی" کشور ما را جانشین "نامهای نامشهور" خود ساختند. یکی از این "استراقات" را که طور نمونه برکشیدم، همانا نام "زابلی" است که بر "نصرت آباد" گذاشته شده است. البته بزرگترین "استراق نام" خود "ایران" است که در زمان رضا شاه پهلوی در سال ۱۹۳۵ عیسوی و بدون مجوز تاریخی بر کشور "فارس" نهاده شد. پوهاند احسان یار شاطر دانشمند شهیر ایران مقاله ای دارد بسیار جالب، زیر عنوان "کشور ما را فارس بنامید نه ایران" که به تاریخ ۱۸ جون ۲۰۰۶ نوشته شده و من آن را نسبت اهمیتش ذیلاً بعینه نقل میکنم :

مقاله پوهاند "احسان یار شاطر"

« حکومت فارس در سال ۱۹۳۵ میلادی از همه کشورهایی که با آنها روابط دیپلماتیک داشت، تقاضا کرد تا پس از این فارس را به نام «ایران» یاد کنند. این تغییر نام که بر بنیاد درک نادرست

ناسیونالیستی صورت گرفت، یک اشتباه بزرگ بود. گفته میشود که پیشنهاد برای این تغییر نام از جانب سفیر آن وقت فارس در جرمنی مطرح شده بود که خود سخت زیر تاثیر نازیها رفته بود. در آن زمان جرمنی در تب نژادپرستی میسوخت و خواهان بهبود روابط دوستی با کشورهای به اصطلاح «آریایی نژاد» بود. گفته میشود که برخی از دوستان جرمنی آن سفیر، او را به این مقاعد ساختند که چون با به قدرت رسیدن رضاشاه، فارس صفحه نوینی از تاریخ خود را گشوده و خود را از زیر نفوذ شوم بریتانیا و روسیه رها ساخته است که مداخلات شان در امور ایران به خصوص در دوران زمامداری قاجارها آن کشور را فلج کرده بود، اینک بسیار درست خواهد بود که منبعد کشور فارس به نام اصلی اش یعنی «ایران» یاد شود. این نه تنها آغاز نوینی به شمار آمده و عصر جدیدی از تاریخ فارس را به جهانیان نشان خواهد داد، بلکه همچنان نژاد آریایی باشندگان آن را برجسته خواهد ساخت؛ زیرا نام «ایران» با «آریایی» قرابت و پیوند دارد و از آن اشتقاق شده است.

حکومت فارس از این تملق گویی خشنود شده و به دام جرمنها افتاد. همان بود که وزارت خارجه فارس یادداشت متحدالمالی (Circular) را به همه سفارتخانه های خارجی در تهران گسیل داشت و تقاضا کرد که منبعد آن کشور را به نام «ایران» یاد کنند. اصول دیپلوماسی ایجاب میکرد که این تقاضا برآورده شود. همان بود که نام «ایران» در مراودات رسمی دیپلماتیک و مواد خبری پا به عرصه ظهور گذاشت.

در آغاز واژه «ایران» نزد جهانیان طنین بیگانه یی داشت و بسیاری از آنها نمیتوانستند رابطه آن را با فارس درک کنند. بعضی ها چنین فکر میکردند که شاید «ایران» یکی از کشورهای نوینیا مانند عراق و اردن باشد که از فروپاشی امپراتوری عثمانی به وجود آمده است و یا کشوریست در افریقا یا جنوب شرق آسیا که تازه استقلال خود را به دست آورده است. حتی اغلباً آن را با عراق به اشتباه می گرفتند که خود در زبانهای خارجی یک هویت تازه بود. نام نو کشور نتوانست پیوند نژادی و خونی فارس را با غرب نشان دهد، اگر نشان داده میتوانست هم، معلوم نبود که این کار برای فارس چه مفادی داشت. برعکس، نتیجه آن شد که اغلباً «ایران» را یک کشور عربی و یا عربی زبان می انگاشتند. گذشت زمان و همچنان رویدادهایی مانند اشغال کشور در سال ۱۹۴۱ توسط قوای متحدین، ملی سازی صنایع نفت در زمان مصدق، همه و همه، نام کشور را در عناوین مطالب خبری و مطبوعاتی جهان قرار دادند و آرام آرام نام «ایران» در مجموع پذیرفته شد و واژه «فارس» (Persia) به طور نسبی از استفاده افتاد؛ هر چند که این پروسه در بریتانیا کندتر از ایالات متحده امریکا بود.

برگزینی نام «ایران» بدون شک اعتبار فرهنگی کشور را خساره مند ساخت و ضربه مدهشی بر منافع درازمدت آن وارد کرد. نزد تحصیلکردگان در همه جا، نام «فارس» احساسات دلپذیری را در ذهن زنده کرده و میراث فرهنگی این کشور را برجسته میسازد. در همه جا از هنرهای فارس، ادبیات فارسی، قالینهای فارس، میناتور فارس، مساجد فارس و باغهای فارس حرف زده میشود که همه اینها نشان دهنده ظرافت عمومی ذوق و فرهنگ ماست. این نیز درست است که واژه «فارس» در ذهن غربیها حوادث تاریخی مانند جنگهای فارس با یونان را زنده میسازد و هم این مطلب را به یاد می آورد که فارس سرزمین پادشاهی مطلق العنان و یونان مهد دموکراسی بود. حتی در این صورت نیز «فارس» تصویری از یک کشور ضعیف و عقب مانده نی، بلکه از یک امپراتوری پر قدرت را در اذهان زنده میسازد. این نیز به سود واژه «فارس» است که در تورات آمده است که کوروش پادشاه فارس، یهودی ها را از اسارت بابل نجات داد و به آنان کمک کرد تا معبد ویران شده یورشلیم را دوباره اعمار کنند.

برعکس، نام «ایران» هیچ یک از خاطرات بالا را در ذهن جهانیان زنده نمیسازد. در زبانهای دیگر، غیر از فارسی، «ایران» یک واژه میان تهی بوده و نشان دهنده کشوریست بدون گذشته یا بدون کدام فرهنگ خاص. در عصری که همه کشورها برای ایجاد تصویر یا سیمای مناسبی برای خود در جهان، پول زیادی را خرج میکنند، کشور فارس برعکس کاری کرد تا خود را از تمام شهرت و تاریخ پرغنایش محروم سازد. مقامات رسمی فارس که در سال ۱۹۳۵ میلادی این تصمیم را اتخاذ کردند، نتوانستند درک کنند که بسیاری از کشورهای دارای تاریخ کهن در زبان خودی به یک نام و در زبانهای دیگر به نامهای دیگر یاد میشوند. اگر لحظه یی می اندیشیدند، شاید درک میکردند که اگر

یونان، Egypt (مصر) یا چین از دیگران مطالبه میکردند که منبع کشورهای شان را به ترتیب به نامهای هیلاس، مصر یا ژونگو یاد کنند، این کشورها افتخارات زیادی را از دست میدادند. نام «Egypt» بلافاصله خاطره در باره اهرام، خط هیروگلیف، لوحه ها و دیگر آثار باارزش و پردرخشش تاریخی را در اذهان زنده میسازد، در حالیکه خارج از کشورهای اسلامی، نام عربی «مصر» همان ارزشها را به یاد نمی آورد.

خسارات ناشی از تغییر نام کشور به هموطنان متفکر و اندیشه ور ما از همان آغاز معلوم بود. محمد علی فروغی، یک دانشمند با وجهه که در سال ۱۹۴۱ صدراعظم شد، این خسارات را با این جمله مشهورش خلاصه کرد: «**ما با یک حرکت قلم، نام شناخته شده و مشهور را به چیزی ناآشنا مبدل کردیم.**» با گذشت زمان پیامدهای ناگوار این تغییر نام هرچه آشکارتر شدند.

سرانجام، در تابستان سال ۱۹۵۹ میلادی کمیته یی برای بررسی پیشنهاد یکی از نویسندگان مبنی بر تغییر دوباره نام کشور به وجود آمد. این کمیته متشکل بود از دولتمردان و دانشمندان شهیر اعم از: سید حسن تقی زاده، یکی از مشروطه خواهان برجسته و سخنگوی سنا، علی اکبر سیاسی، رئیس افتخاری دانشگاه تهران، سناتور عیسی صادق، در گذشته وزیر آموزش و پرورش و رئیس مکتب عالی پداگوژی تهران، سناتور علی دشتی، ادیب و نویسنده شهیر و عبدالله انتظام، رئیس شرکت ملی نفت. نگارنده این سطور [داکتر احسان یار شاطر] نیز عضو آن کمیته بود. این کمیته گزارشی را برای حکومت تهیه و پیشنهاد کرد که نام کشور دوباره تغییر داده شود و از تمام کشورها خواسته شود تا فارس را به همان نامی یاد کنند که در زبان شان در گذشته رایج بود (در انگلیسی Persia، در جرمنی Persien و از اینگونه- تبصره مترجم). حسین اعلی، وزیر دربار که ریاست آن کمیته را به عهده داشت، این پیشنهاد را به شاه تقدیم کرده و تأیید او را نیز اخذ کرد. سپس به وزارت امور خارجه وظیفه داده شد تا آن فیصله را در عمل پیاده کند. اما وزارت خارجه این کار را با دلسردی و به طور نیمبند اجرا کرد: این تقاضا را مطرح نساخت که به طور بلااستثنا آن کشور را به نام «فارس» (Persia، Persien و غیره) یاد کنند، بلکه به سفارتخانه های خارجی پیشنهاد کرد که میتوانند آن کشور را به نام عنعنوی آن یاد کنند. اما در آن زمان نام ایران نزد جهانیان تا حدودی رواج یافته و معمول شده بود. حتی برخی از ایرانیان، آنهایی که از یکسو اطلاع نداشتند که نام فارس در سراسر جهان تصور در باره یک فرهنگ پرغنا را در اذهان زنده میسازد، و از جانب دیگر نشئه مزایای هویت اتنیکی نهفته در نام ایران، هنوز از سر شان نپریده بود، استعمال نام ایران را به خصوص در مراودات شان با خارجیها ادامه دادند. همچنان شایان یادآوری است که اصلاً نامه متحدالمال وزارت خارجه کاربرد هر دو نام یعنی «فارس» و «ایران» را اختیاری ساخت. در مطبوعات رسمی که بعد از سال ۱۹۵۹ در خود فارس به نشر میرسید، گرچه از هر دو نام استفاده میشد، با آن هم کاربرد نام «ایران» بیشتر بود.

یکی از پیامدهای بسیار ناگوار استفاده دوامدار از نام «ایران» و بیگانگی آن با فارس این است که در همین تازگیها در زبان انگلیسی برای نشان دادن زبان ما به عوض واژه «Persian» واژه «Farsi» رایج ساخته شده و معمول شده میرود. در نتیجه، شاید به زودی ما شاهد آن باشیم که پیوند میان «Persian» و «Farsi» و حتی «ایران» در عباراتی ماند «Persian poetry» (اشعار فارسی) و «Persian literature» (ادبیات فارسی) صدمه ببیند. اگر ما بر استعمال واژه «Farsi» به جای «Persian» پافشاری کنیم، آن روز چندان دور نخواهد بود که جهانیان فکر کنند که فردوسی، رومی و حافظ گویا در کدام زبان مرده سخن گفته اند، یعنی زبانی که زیباترین و دلپذیرترین بخش ادبیات جهانی در آن نوشته شده است، گویا یک زبان مرده است. اگر واژه «Persia» در زبان انگلیسی به حیث یگانه نام کشور ما باقی میماند، هیچ کسی ضرور نمیدانست که واژه ناآشنا و پرمدعای «Farsi» را به زبان انگلیسی وارد کند و به عوض واژه آشنای «Persian» به کار برد تا بر انگلیسی زبانان فضل فروشی کند که نام زبان ما «Persian» نی بلکه «Farsi» است.

ما نباید تاثیر ناگوار آن خارجیان نابلد، همان سازندگان کورسهای فارسی، دوبله کنندگان فلمها، ترجمانان، ... کارگردانان، رساله نویسان و پیروان کم صلاحیت ایرانی آنها را نادیده بگیریم که با شیفتگی در زبان انگلیسی به عوض واژه «Persian» واژه «Farsi» را به کار میبرند و با میاهات میگویند که این زبانیست که در کشوری به نام ایران به آن حرف زده میشود و فراموش میکنند که زبانی

که خیام در آن رباعی سروده است، در دوام چندین قرن زبان عمده ادبی در نیم قاره هند بود و در واقعیت امر زبان عمده ادبی و اداری در سراسر کشورهای شرقی جهان اسلام بود. استعمال نام «ایران» برای کشور و واژه «ایرانی» برای همه آنچه که به این کشور مربوط است و تعلق دارد، همچنان نوعی سردرگمی اصطلاحی (ترمینولوژیک) را ایجاد کرده است. اصلاً واژه «ایرانی» وسعت بیشتری نسبت به واژه «فارسی» دارد و دربرگیرنده چندین زبان به شمول کردی، پشتو، بلوچی، آسیت (Ossetic)، فارسی، پارتی، سغدی و همچنان بسیار زبانهای دیگر قدیمی و معاصر است. همچنان واژه «ایران زمین» به کشورهای اطلاق میشود که در آنها مردمان ایرانی زبان به سر میبرند و نه تنها دربرگیرنده فارس بلکه همچنان تاجکستان، افغانستان، بلوچستان و آسیت (Ossetia) است و در زمانه های بسیار قدیم و در قرون وسطی همچنان دربرگیرنده سغدیانه، خوارزم، پارت و غیره بود. به همین دلیل اتخاذ نام «ایران» برای کشور «فارس» مرز تفاوت میان مفاهیم مختلف را مغشوش و مبهم ساخته و نوعی سردرگمی را به میان می آورد.

اکنون ایجاب میکند که حکومت فارس از همه جهانیان تقاضای رسمی جدی تر بکند تا در مورد کشور ما و زبان ما همان نامهای عنعونی را استعمال کنند (طور مثال در انگلیسی آن کشور را «Persia» و زبان فارسی را «Persian» بنامند- ت. مترجم). «ایران» و «Farsi» واژه های خوب و دلپذیر هستند، اما تنها در زبان فارسی. در این میان تمام آنانی که زبان فارسی، تاریخ فارس و ادبیات فارسی را فرا میگیرند و آنانی که در این باره مینویسند، امریکایی هستند، بریتانیایی و یا ایرانی، بهتر است منتظر تقاضای رسمی حکومت ایران نباشند و از همین اکنون به زبان انگلیسی، کشور ما را تنها به نام «Persia» و زبان ما را تنها به نام «Persian» یاد کنند. کشور ما یا زبان ما را به نامهای دیگر یادکردن، به معنای زیان رسانیدن به شهرت کشور و فرهنگ پرغنا آن خواهد بود.

این هم مضحک است که کشور ما بسیار بجا بالای آن پافشاری میکند که خلیج فارس به همان نام معروف تاریخی خود یاد شود تا بر رابطه تاریخی آن با فارس تأکید شود؛ اما همزمان زیانهای بزرگتر و مهمتر ناشی از استعمال نام «ایران» به عوض «فارس» را نادیده میگیرد. برگرفته از شماره پانزدهم مجله «میراث ایران» که در امریکا به تیراژ ۱۵ هزار نسخه به چاپ میرسد.

* اصل نوشته استاد یار شاطر در انگلیسی زیر عنوان (Communication) به نشر رسیده است که میتوان آن را «پیام» ترجمه کرد. «ختم مقاله پوهاند یار شاطر»

این مقاله اصلاً به زبان انگلیسی نوشته شده که بعد بدست آقای "سالم سپارتک" به دری ترجمه گردیده است. نوشته پوهاند یار شاطر دربرگیرنده نکاتیست، که هم به سود و هم به زیان ایرانیان تمام میشود. در این ارتباط و در تقابل به آن باید مقالات جالب استاد نامدار دیگر ایرانی بنام "پروفیسر ناصر پور پیرار" را که وقتاً فوقتاً ولی به شکل دوامدار، در پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر میگردند، نیز مطالعه کرد که بر جعلیات تاریخی ایرانیان یکسره خط مپلان میکشد.

بنده در همان زمان بر مقاله پوهاند یار شاطر تبصره ای نوشت، که آنرا نیز عیناً نقل میکنم :

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ۲۰ جون ۲۰۰۶

تبصره بر نوشته پوهاند احسان یار شاطر

از مدتیست که نام کشور عزیز ما "افغانستان" خار چشم بعض کسان - و بدرجه اول "افغانستانی - خواهان" - گردیده است. اینان که با نام فاخر موجود وطن ساخته نمیتوانند، یکرنگ (پیوسته) می اندیشند و بفکر اندر میشوند، تا از کدام طریق این ناخشنودی خود را بر زبان آرند و به کدام کارها دست یازند، تا بهانه ای درست گردد و از تبدیل نام "افغانستان" مثلاً به "خراسان"، دم زنند. کسانی ازین زمره هزاران حیف و افسوس میخورند، که چرا دولت افغانستان در سال ۱۹۳۵ هنگامی که رضا شاه پهلوی مجوز تبدیل نام کشورش را از "فارس" به "ایران"، از

حکومت وقت افغانستان تقاضاء کرد، چنین "اجازه نامه" را به دولت فارس صادر کرد؟؟؟ افرادی ازین رسته حتی مدعی گشتند، که صدور چنین مجوزی به دولت فارس، در حد "خیانت ملی" بوده، چون بالوسيله تمام دار و ندار و افتخارات تاریخی افغانستان قدیم - اعی "خراسان" و "آریانا" - دو دسته به کشور "فارس" تقدیم گردید. شاعلی محمد قوی کوشان مدیر هفته نامه "امید" و داکتر پرویز کابلی - که میدانم نام اصلیت یا مستعار - و عده ای دیگر از همگان همگون ایشان، در صدر این ایراد گیران "افسوس خوار" قرار گرفتند.

در این که "ایران تاریخی" و به اصطلاح جناب یار شاطر "ایرانزمین" تا حد زیاد به کشور ما راجع میگردد - تا به دیگران - شکی وجود ندارد. بدون مبالغه میتوان گفت که مرکز ثقل و قسمت عمده "ایران تاریخی" را کشور خود ما "افغانستان" میسازد و آثار قدمای معظم ما این نکته را به صراحت و بدرستی میسراند. اگر به "ایران فردوسی" در شاهنامه نظر افکنیم، به بلخ و غزنه و هریوه و زابل و کابل و سیستان و بخت و قندهار و بامیان و تالقان و بدخشان و گوزگانان و سمنگان برمیخوریم، که همه اجزاء لایتجزای افغانستان عزیز ما میباشند؛ نه به شیراز و اصفهان و همدان و تبریز و تهران و غیرهم. در این هم نمیتوان شک کرد که قسمتهای شرقی "ایران کنونی" و قسمتی از پاکستان و تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان نیز مربوط به "ایران تاریخی" میگرددند.

برای بار اول از زبان یک ایرانی دانشمند، چیزی را میخوانیم که همیشه میدانستیم و از آن کاملاً وقوف داشتیم، و آن تبدیل نام "فارس" به "ایران" در سال ۱۹۳۵ عیسوی است. شاید بسا ایرانیان از این موضوع تاریخی آگاه نیستند و یا که هستند و خود را عمداً به "کوچه حسن چپ" میزنند، تا بالوسيله افتخارات تاریخی منطقه و خصوصاً "ایران تاریخی" را به خود و کشور خود منسوب بسازند. ایشان در واقع از التباس نام تاریخی "ایران" با نام "ایران" امروزی، سوء استفاده کرده و هرچه متعلق به منطقه - و خصوصاً به آریانا و خراسان و افغانستان - است همه را یکسره از آن خود کرده و بنام خود قلمداد نموده اند.

چقدر جالب است که یک دانشمند زبده ایران حقایق را بر ملا میسازد و تبدیل نام کشور خود را از "فارس" به "ایران" اشتباه بزرگ میداند. دلیلش را نیز می آورد، که در نام "ایران" ممالک دیگری - بدرجه اول افغانستان - هم سهیم اند، و این کاریست که ایرانیان همیشه از آن طفره رفته اند. بنا بر همین اقرار جانانه و برای کسب هویت مستقل و بلاشریک به کشورش، پیشنهاد میکند، که نام وطنش را دوباره به "فارس" برگردانند. جناب پوهاند یار شاطر، که یک دانشمند براننده ایران است، مضمونی در زمینه به انگلیسی نوشت و این خواست خود را جداً و علناً مطرح کرد و حتی از نویسندگان ایرانی خواست، تا ازین به بعد کشور خود را "فارس" بنامند. وقتی ترجمه مقاله ایشان را در سایت "گفتمان" خواندم، با خود گفتم که تبصره ای بر آن بنویسم و آنرا یکجا با خود مقاله استاد یار شاطر، نشر نمایم.

از خواننده محترم دعوت میکنم که مقاله پوهاند یار شاطر را، به دقت از نظر بگذرانند، تا بدانند که ادعا های کذائی، بلند بالا، همیشگی و حریصانه ایرانیان در قاپیدن و ولجه کردن افتخارات دیگران - و خصوصاً افغانستان - بر هیچ حجت و دست آویز تاریخی استوار بوده نمیتواند. خوب شد که سرانجام یک ایرانی "منصف" پیدا گشت و بر آنچه تا حال ایرانیان ادعاء می کردند، یکسره خط بطلان کشید. افغانان از این همه تطاولی که بر تاریخ و افتخارات تاریخی ایشان از طرف دانشمندان ایرانی رفته است، پیوسته رنج میبردند؛ رنج میبردند ولی بنا بر عوامل مختلف - از جمله امکانات محدود مادی و تکنیکی - از خود و افتخارات تاریخی خود دفاع کرده نمیتوانستند. واقعاً چقدر رنج آور است که ایرانیان، تمام نخبگان تاریخ ما و تاریخ منطقه را بخود انتساب میدادند و میدهند. یا للعجب که التباس اسمی "ایران امروزی" با "ایران تاریخی" چنین زمینه استفاده سوء را برایشان میسر ساخته بود.

اگر سفارش پوهاند یار شاطر مقبول افتد و نام کشور "ایران" به اصل خود "فارس" برگردد، تکلیف زحمات دانشمندان آرمند ایران چه میشود - که پنجاه سال آزرگار کوشیدند، ضمن هزاران اثر مطبوع و تواریخ مجعول و فرمایشی، افتخارات منطقه را به "ایران" منسوب گردانند؟؟؟ به ناچار و ناگزیر و لامحاله باید بنشینند و همه رشته و بافته "ایرانی" خود را "پنبه" بسازند، آنرا از نو بریسند و بتابند، تا از آن پارچه "فارسی" بیافند؛ البته به جای "پارچه ایرانی".

حوصله خواننده عزیز را به این سطور میخکوب نمیکم و از شما صمیمانه میخواهم، که مقاله پروفیسر احسان یار شاطر را با دقت هر چه تمامتر، از نظر بگذرانند. **مقاله پروفیسر یار شاطر در واقع آنچه را هموطنان حریصش روی یخ نوشته بودند، یکسره زیر آفتاب گذاشت!!!!!!!**

اما یک نکته و آن اینکه :

بعض وطنداران ما به شمول آقای محمد قوی کوشان، مدیر هفته نامه "امید" ، معتقدند که ایران بر همین سیاق نام یک ولایت بزرگ خود را "خراسان" گذاشته است، تا افتخارات تاریخی "خراسان تاریخی" - "افغانستان قدیم" - را منسوب به خود بسازد. به خدمت این هموطنان عزیز خود عرض کنم، که ولایت و بگفته ایرانیان استان

"خراسان" کشور فارس که در برگیر مشهد و نیشاپور و توس و غیر هم است، کدام نام جدید و حادث نیست، بلکه از زمانه های بسیار قدیم بر همین ناحیت اطلاق میگردد است. حتی در زمانی که کشور وسیع و پر جلال "خراسان" نیز وجود داشت، این منطقه بصورت خاص "خراسان" نامیده میشد. شاید بتوان گفت که یکی از نامهای معدودی را که ایرانیان به حالت سابقش نگه داشته اند، همین "خراسان" است. دلیلش هم کاملاً واضح است، چون بدین وسیله و از طریق التباس نام، میتوانند تمام افتخارات تاریخی "خراسان تاریخی" و "خراسان بزرگ" را نیز به خود انتساب بدهند!!!!

من این مختصر را نوشته و دین بس کوچکی را اداء کردم. امیدوارم و از صمیم قلب آرزو میکنم، که هموطنان ارجمندم که به مأخذ بیشتر و وسیعتر دسترس دارند، موضوع را بیشتر بشگافته و از روی "ترفندها" و "جعل کاریها"ی ناسیونالیستان دو آتشه کشور همسایه پرده بردارند. باشد که نسلهای "واقعیت بین" آینده هردو کشور "افغانستان" و "ایران" بر حقایق دست یابند. **و من الله التوفیق**

توضیحات :

۱ - معروف است که شاهان بابری هند سال یک و بعضاً دو بار خود را با طلا وزن کرده و همان طلا را به اشخاص نادر و مستحق بذل میکردند. مراسمی که طی آن شاه خود را با زر خالص وزن میکرد، بنام "عید وزن مبارک" و یا "جشن وزن مبارک" شهرت داشت. شهزادگان مغولی هم به تقلید از شاهان، خود را با سیم و نقره وزن کرده و آن سیم و نقره را به مردم می بخشیدند. شاعران به توصیف این عید و جشن قصائد و مدایح میساختند و در حلقه فیض گیران، انعام میگرفتند. از آن جمله است، ابوطالب کلیم همدانی که دهها قصیده در مدح این مراسم سروده است و من بیتی چند از یکی از آنها را تقدیم کردم.

"آغای خان"، امام و پیشوای "اسماعیلیان" - پدر "کریم آغاخان" (شاه کریم الحسینی، آغاخان چارم) - نیز سالیان متعددی خود را هر سال با طلا وزن میکرد و من اخبار مربوط به آن را در مجله آن وقت ایران بنام "ترقی. دو هفتگی" (چاپ تهران) بار بار خوانده بودم. اینکه "آغای خان" یا "آغاخان" بعداً آن طلا را به ناداران و مستحقان بخش و تقسیم میکرد یا نی، معلوم نشد!!!!

۲ - Wörterbuch , Persisch – Deutsch , Heinrich Junker / Bozorg Alavi

VEB Verlag Enzyklopädie , Leipzig , ۳. Auflage ۱۹۷۷

۳ - "جرنگ" (به کسره دو حرف اول و سکون نون) اسم صوت که حکایت از صوتی نظیر آواز زنگ و ساعت کند. "گوش کسی جرنگ کردن" یعنی "دفعتاً به کنه و اصل موضوعی دست یافتن"

۴ - "استراق" بر وزن "اقتدار" و "اکتشاف" و "امتداد" از باب "افتعال" و در معنای "دزدیدن" و "دزدیده کاری کردن" است.